رییس جمهور در گفت‌وگوی تلویزیونی خود با مردم گزارشی از اقدامات دولت در حوزه اقتصاد، معیشت و انرژی ارایه کرد

سه محور تحول اقتصادی

ادامه از صفحه ۲

■ آقای رییس جمهور، آیا بخش‌هایی از این کریدورها که تاکنون تکمیل شده‌اند، در جریان جنگ به کشور کمک کردند یا هنوز به مرحله‌ای نرسیده‌ایم که آثار آنها در چنین شرایطی ملموس باشد؟

کریدورها هنوز به‌طور کامل آماده نشده‌اند، اما راه‌های دیگری را باز کرده‌ایم. علت اینکه اکنون، با وجود همه این محاصره‌ها، در بازار کمبودی نمی‌بینید، این است که از مسیرهای مویرگی عمل می‌کنیم. شریان‌ها مسیرهای آسان‌تر و پرظرفیت‌تری هستند. در مویرگ‌ها، هر چه قطر مسیر بیشتر شود، توان انتقال نیز به شدت افزایش پیدا می‌کند. برای مثال، رگی با قطر دو سانتی‌متر، چند برابر بیشتر از رگی با قطر یک سانتی‌متر خون یا آب منتقل می‌کند؛ یعنی ظرفیت انتقال با افزایش قطر، به توان چهار افزایش پیدا می‌کند. وقتی راه‌آهن داشته باشیم، توان جابه‌جایی ما بسیار بیشتر می‌شود. حمل‌ونقل دریایی نیز ظرفیتی بسیار بیشتر از قطار دارد؛ همان‌طور که توان قطار بسیار بیشتر از حمل‌ونقل جاده‌ای است و جاده نیز ظرفیت بیشتری از حمل بار به صورت کوله‌بری دارد.

■ یکی دیگر از سیاست‌ها و رویکردهای کلان شما، تفویض اختیار به استان‌ها بود. در جریان جنگ ۱۲ روزه شاهد بودیم که جمعیت برخی استان‌ها، به دلیل پذیرش مهمانان تا پنج برابر افزایش یافت؛ با این حال، آن استان‌ها با کمبود و کاستی جدی مواجه نشدند. به نظر شما، سیاست تفویض اختیار تا چه اندازه موفق بود و حدود و دامنه گسترش آن تاکجاست؟

ببینید، من امروز رییس دولت هستم، اما پیش از ریاست‌جمهوری، حتی برای نمایندگی هم مرا رد کردند. در این جامعه، افراد زیادی مانند من و حتی بهتر از من وجود دارند، اما ما به خاطر همین پست‌ها و جایگاه‌ها اجازه نمی‌دهیم خودشان، مهارتشان، علمشان و توانمندی‌شان را نشان دهند. هر قدر بتوانیم این اختیارات را واگذار کنیم، افراد بیشتری خواهند توانست در چارچوب برنامه، هدف و مقررات، توانمندی خود را نشان دهند و مشکلات را حل کنند. این طور نیست که هر چه من گفتم دیگران باید گوش دهند. هر استانداری می‌تواند یک رییس جمهور باشد و هر فرمانداری نیز می‌تواند همین گونه عمل کند. چطور کشورهای همسایه ما با دو، سه یا چهار میلیون نفر جمعیت، رییس جمهور، وزیر، بانک و همه این ساختارها را دارند، اما در یک کشور با ۹۰ میلیون نفر جمعیت، یک نفر رییس جمهور باید عقل کل باشد و یک نفر هم وزیر و بقیه هیچ؟ اگر بتوانیم پتانسیل‌ها و توانمندی‌های نیروهای موجود در کشور را آزاد کنیم، توان حل مساله ما چندین هزار برابر می‌شود، زیرا کسی که در منطقه حضور دارد، شرایط را بهتر از من می‌بیند و راحت‌تر از من می‌تواند تصمیم بگیرد. فقط باید اختیار بدهیم و بستر را برایش آماده کنیم تا کارش را انجام دهد. کاری که در رابطه با استانداران انجام دادیم، قدم اول بود و بسیار به ما کمک کرد. در جریان جنگ ۱۲ روزه یا جنگ ۴۰ روزه، یک، دو یا سه میلیون نفر فقط به مازندران رفتند. چرا آنجا مشکل نان، بنزین یا کالاهای اساسی به وجود نیامد؟ چون مدیران آنجا با یکدیگر هماهنگ شدند، با این طرف و آن طرف نشستند و شرایط را مدیریت کردند. مردم اصلا جنگ را احساس نکردند؛ فقط زمانی که جایی را می‌زدند تصاویر را از تلویزیون می‌دیدند، متوجه می‌شدند اتفاقی افتاده است. این وضعیت به برکت مدیران، استانداران، فرمانداران و هماهنگی وزیران ما شکل گرفت. چرا مردم قطعی برق را احساس نکردند؟ بسیاری از نقاط مربوط به نیروگاه‌های ما را زدند، اما مردم احساس نکردند مشکلی وجود دارد. اگر قرار بود موضوع ابتدا به دولت بیاید، بعد به کمیسیون برود و دوباره برای تصویب به دولت باز گردد، آن هم در شرایطی که حتی امکان برگزاری جلسه وجود نداشت، کل کشور قفل می‌شد. اختیار دادیم و کشور قفل نشد، کارها نیز راحت‌تر انجام شد.

در حوزه حمل‌ونقل، کالا، معیشت، انرژی و بنزین همین اتفاق افتاد. تمام مخازن و ذخایر ما را در سه نقطه تهران، یعنی همان محل‌هایی که بنزین ذخیره شده بود، زدند. آیا شما احساس کردید بنزین نداریم؟ چگونه این اتفاق افتاد؟ به دلیل همان مدیریتی بود که همه را وارد میدان کرد. هر قدر بتوانیم همه را به بازی بگیریم و همه همراهی کنند، قدرت حل مساله ما بیشتر می‌شود. هر قدر دیگران را کنار بگذاریم و خودمان تنها بمانیم، به همان اندازه که آنها را حذف می‌کنیم، از قدرت خودمان کاسته‌ایم. این همان فلسفه‌ای است که دنبال می‌کنیم. همه کسانی که در این کشور زندگی می‌کنند، می‌توانند کارهایی انجام دهند که دیگران نمی‌توانند. آن حدیث که می‌فرماید: «کلکم راع و کلکم مسوول عن رعیته»، یعنی همه مسوولند. هر کس در جایگاه خودش می‌تواند کاری انجام دهد که دیگری نمی‌تواند. فقط کافی است بلند شوند، اختیار پیدا کنند و بدانند که می‌توانند. اگر مرا در گزینش رد می‌کردند، به خانه‌ام برمی‌گشتم و زندگی خودم را می‌کردم. پزشک بودم و درآمد داشتم؛ در نهایت نیز فقط برای عده‌ای محدود مفید واقع می‌شدم. این روندی که با آن افراد را حذف می‌کنیم، روند درستی نیست. افراد زیادی می‌توانند مشکلات ما را حل کنند، اما ما چشم دیدن آنها را نداشته‌ایم.

اکنون تلاش می‌کنیم اجازه دهیم انسان‌ها بر اساس عملکردشان ارزیابی شوند، نه بر اساس گفته‌هایشان. خداوند روز قیامت می‌فرماید: «الیوم نختم علی افواههم وتکلمنا ایدیهم وتشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون». در قیامت دهان‌های ما را می‌بندند و می‌گویند حالا بگو چه کرده‌ای؟ دیگر این حرف‌ها که نگذاشتند، نشد، جلسه بود یا اوضاع خراب بود، قبول نمی‌کنند. خداوند همچنین می‌فرماید: «ان الذین توفاهم الملائکة ظالمی انفسهم قالوا فیم کنتم قالوا کنا مستضعفین فی الارض قالوا الم تکن ارض الله واسعة فتهاجروا فیها فاولئک ماواهم جهنم وساءت مصیرا». یعنی وقتی انسان می‌میرد و ملک الموت جان او را می‌گیرد، از او می‌پرسند کجا بودی؟ می‌گوید مستضعف بودم. به او می‌گویند مگر زمین خدا وسیع نبود که مهاجرت کنی؟ خداوند از من مسلمان ضعف، ذلت و زبونی را نمی‌پذیرد. نمی‌پرسد نماز می‌خواندی یا نمی‌خواندی؛ می‌پرسد چرا در ضعف و ذلت بودی و چرا نتوانستی بهتر از دیگران شوی؟ اگر بگویی نگذاشتند، پاسخ این است که می‌توانستی بروی. خداوند این توانایی را به همه انسان‌ها داده است. در وجود همه انسان‌ها این ظرفیت وجود دارد؛ چه قبول کنیم و چه قبول نکنیم، روح خدا در انسان‌هاست. وقتی انسان می‌تواند خلق کند، یعنی این روح خداست که در خلاقیت، هنر، صنعت، عشق، زیبایی و هر آنچه خداوند در ذات انسان نهاده، خود را نشان می‌دهد. در نتیجه، اگر در جایی نمی‌گذارند کاری انجام دهی، آنجا را رها کن و به جای دیگری برو. اگر به انسان‌ها اختیار بدهیم و آنان باور کنند که باید بیدار شوند، می‌توانند هر کاری انجام دهند. ما از هیچ کس کمتر نیستیم؛ کافی است باور کنیم:

«ضربتی باید که جان خفته برخیزد ز خاک/ناله کی بی‌زخمه از تار رباب آید برون». تا ضربه‌ای وارد نشود، صدا درنمی‌آید. انسان نیز تا با مشکل مواجه نشود، بلند نمی‌شود. ضربه‌ای لازم است تا من بیدار شوم. من دیپلم داشتم، به هنرستان رفتم و سپس به خدمت سربازی رفتم. آن ضربه باعث شد ناگهان تغییر کنم و انسان دیگری شوم. همان آدم قبلی بودم، اما پیش از آن فکر می‌کردم نمی‌شود و بعد به این باور رسیدم که می‌شود. در همان لحظه‌ای که باور کردم می‌شود، «تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم من کل امر»؛ همه آمدند، خدا و تمام هستی به کمکم آمدند و امروز اینجا نشسته‌ام. من انسان خاصی نیستم. همه ما و همه شما می‌توانید این گونه شوید؛ کافی است بیدار شویم. در نتیجه، دادن اختیار و اجازه دادن به انسان‌ها برای اینکه خودشان را نشان دهند، می‌تواند کشور ما را نجات دهد. ما ایرانیان و مردم این کشور، اگر باور کنیم که باید بهترین شویم، به آن دست پیدا می‌کنیم. هر چه را ببینیم، می‌توانیم به دست آوریم؛ اما چیزی را که نبینیم، به دست نخواهیم آورد.

■ آقای دکتر یکی از موضوعاتی که شما از استان سیستان‌وبلوچستان آغاز آن را اعلام کردید، نهضت مدرسه‌سازی بود. این پرسش مطرح است که مسعود پزشکیان با کدام نگاه و جهان‌بینی به این موضوع رسید؟ آیا مبنای آن همان گفتمان عدالت، به‌ویژه عدالت آموزشی بود؟ امروز عدالت آموزشی به یکی از پروژه‌های مهم دولت تبدیل شده است؛ تا جایی که استانداران و مسوولان آموزش‌وپرورش می‌گویند یکی از مهم‌ترین محورهای جلسات استانی و حتی جلسات ابتدایی شما، نهضت مدرسه‌سازی و عدالت آموزشی است. برای مردم توضیح می‌دهید که این ایده از کجا شکل گرفت، چگونه به اولویت تبدیل شد و تا امروز به چه مرحله‌ای رسیده است؟

ببینید، به نظر من انسان باارزش‌ترین، غنی‌ترین و گران‌قیمت‌ترین سرمایه هستی است. اینکه معادن، پول، ساختمان و امثال اینها را به عنوان ارزش می‌بینند، اصلا قابل مقایسه با انسان نیست، چون همه اینها ساخته و خلق انسان است. اگر بتوانیم انسان را درست آموزش دهیم، درست تربیت کنیم و مهارت‌های نهفته در درون او را شکوفا کنیم، می‌توانیم جامعه‌ای بسازیم که سرشار از عزت، رونق، عدالت، انسانیت و شرافت باشد. این مسیر نیز از پیش‌دبستانی، دبستان و مدرسه آغاز می‌شود. اگر امروز در جامعه مشکل داریم، به این دلیل است که نتوانسته‌ایم آنجا درست آموزش دهیم. اگر اکنون افرادی داریم که فارغ‌التحصیل شده‌اند، اما نمی‌توانند مشکل خودشان را حل کنند، به این دلیل است که آنجا یاد گرفته‌اند، نمی‌شود مشکل را حل کرد. ما می‌توانیم هر چیزی را آموزش دهیم؛ «از کوزه همان برون تراود که در اوست». اگر این بچه‌ها را امروز درست آموزش دهیم، در آینده هم مشکل خودشان را حل می‌کنند، هم مشکل محله، شهر و جامعه‌شان را. من حتی درباره فرزندان خودم نیز واقعا به مدارس اطمینان نداشتم و وقتی آنها را به مدرسه می‌فرستادم، دلگرم نبودم. امروز هم با وجود مدارس مختلفی که ایجاد شده، معتقدم آموزش حق همه مردم است، نه فقط حق پولدارها. آموزش، حق هر انسانی است. اگر ما حاکمیت داریم و می‌خواهیم مملکت را اداره کنیم، باید بستر آموزش مناسب را برای همه مردم کشورمان، همه انسان‌ها، با هر رنگ، نژاد، داشته و دارایی فراهم کنیم؛ برای سرمایه کشورمان و برای آینده کشورمان. اگر در خیابان مشکلی وجود دارد، مقصر ما هستیم، نه آنها، چون نتوانسته‌ایم این افراد را درست آموزش دهیم و توانمند کنیم. در نتیجه، قدم اول این بود که برای فعالیت آموزشی، فضای مناسب داشته باشیم. ورودی هر سیستمی شامل فضا، منابع، نیروی انسانی، روش‌ها و خدمات است که بعد باید مدیریت شود. ما در همه این موارد نقص داشتیم. در بسیاری از مناطق کلاس درس نداشتیم و در بعضی جاها دانش‌آموزان در فضاهایی درس می‌خواندند که انسان وقتی آنها را می‌دید، شرمنده می‌شد. تصمیم گرفتیم برای همه، فضای بازی و فضای مناسب آموزش ایجاد کنیم. از طرف دیگر، باید این فضاها را تجهیز کنیم، چون وقتی فضا را می‌سازیم، آن فضا به تنهایی مرده است و باید آن را زنده کرد. بنابراین در حال برنامه‌ریزی هستیم که در این فضاها چه امکاناتی قرار دهیم تا بچه‌ها وقتی وارد می‌شوند، بتوانند از آنها برای شکوفا کردن مهارت‌های خود استفاده کنند. آموزش چهار یا پنج ورودی دارد: دیدن، شنیدن، گفتن، بحث کردن، لمس کردن و در نهایت ساختن و ایجاد کردن. اگر دانش‌آموز فقط بشنود، ما صرفا بخشی از یک مهارت را منتقل کرده‌ایم. ماندگاری چنین آموزشی، حتی اگر روی آن کار کنیم، حدود ۲۰ درصد است و شاید پس از دو هفته، ۵۰ درصد همان مقدار را نیز از دست بدهد. در نتیجه باید فضایی ایجاد کنیم که دانش‌آموز در آن هم ببیند، هم بشنود، هم گفت‌وگو کند، هم لمس کند و هم بسازد. در حال آماده کردن چنین فضایی هستیم. از طرف دیگر، کسی که می‌خواهد این فضا را مدیریت کند، باید مهارت لازم را داشته باشد تا بتواند این توانمندی‌ها را در فراگیر ایجاد کند. ما علاوه بر اینکه روی فضا کار می‌کنیم، ابزارهای آموزشی مورد نیاز را نیز در این فضاها فراهم می‌کنیم تا دانش‌آموز بتواند از آنها استفاده کند. از طرف دیگر، در حال تغییر نگاه و نگرش نیروی انسانی در جهت توانمندسازی آنها هستیم، چون آموزش دادن خود یک علم است و باید دانست چگونه آموزش داد. ارزیابی نیز یک علم است. اینکه من بدون آموزش قبلی ناگهان معلم شوم، ممکن است، اما معلمی که من می‌شوم، با معلمی که برای آموزش دادن تربیت شده است، زمین تا آسمان تفاوت دارد. در نتیجه تلاش می‌کنیم این نقاط ضعف و شکاف‌های موجود را پر و بستری شامل فضای مناسب، تجهیزات، نیروی انسانی و عدالت آموزشی در همه نقاط کشور فراهم کنیم. نباید این گونه باشد که اگر خانواده‌ای پول، سواد و توانمندی داشت، فرزندانش بتوانند رشد کنند، اما فرزندان خانواده‌هایی که این امکانات را ندارند، امکان رشد نداشته باشند. اگر بخواهیم فقط با پول دولت این کار را انجام دهیم، امکان‌پذیر نیست. ۴۸ سال است که نشده و از این به بعد هم نخواهد شد. اما با مشارکت مردم پیش رفتیم و تاکنون بیش از هفت هزار مدرسه ساخته‌ایم. تقریبا در همین دو، سه ماه نیز باید دو یا سه هزار مدرسه دیگر افتتاح شود. از یک طرف این مدارس را می‌سازیم و از طرف دیگر آنها را به وسایل سمعی و بصری و دیگر تجهیزاتی که در دنیای امروز باید مورد استفاده قرار گیرند، مجهز می‌کنیم. همزمان، با معلمان و مدرسان نیز کار می‌کنیم که چگونه باید آموزش دهند. البته این کار زمانبر است، چون تغییر رفتار نیروی انسانی به این سادگی نیست. در حال طراحی الگوهایی هستیم؛ چیزی شبیه «رول مدلینگ». یعنی ارایه و نمایش عملی یک نقش و الگوی مناسب. در حال طراحی شیوه اجرای آن هستیم تا ان‌شاءالله بتوانیم این کار را انجام دهیم. این بحث بسیار مفصل است. اگر بخواهیم فقط درباره آموزش صحبت کنیم، شاید دو یا سه ساعت هم کافی نباشد تا کارهایی را که قرار است انجام دهیم یا اکنون در حال انجام است، توضیح بدهم؛ باز هم ممکن است مطالب زیادی ناگفته بماند. مهم‌ترین جایی که آینده این مملکت را می‌سازد، آموزش‌وپرورش است و بزرگ‌ترین سرمایه‌ای که می‌توانیم داشته باشیم، همین آموزش‌وپرورش است. تنش‌ها و ناملایمات اجتماعی نیز از همانجا شکل می‌گیرند. اگر انسان از مدرسه یاد بگیرد راستگو و صادق باشد، به طرف مقابل احترام بگذارد و هزاران رفتار درست دیگر را بیاموزد، بسیاری از مسائل جامعه از همانجا اصلاح می‌شود. ما در حال تلاش در همین مسیر هستیم.

■ خیلی‌ها در این مسیر با شما همراه شدند. در کردستان، دو کوچه بالاتر از خانه شینا، نوجوان ۱۸ ساله دیگری در سانحه تصادف جان خود را از دست داد. خانواده او نیز در پاسخ به دعوت شما برای مشارکت مردم در نهضت مدرسه‌سازی، همه سرمایه‌شان را برای ساخت یک مدرسه در شهر خود اهدا کردند. این یکی از سخت‌ترین گزارش‌هایی بود که تهیه کردم؛ مصاحبه ما به دلیل بغض آن خانواده ناتمام ماند. پدر، مادر و دختر نوجوان این خانواده خانه‌ای نداشتند و مستاجر بودند، اما به گفته همه مسوولان منطقه، تمام دارایی خود را برای تامین بخشی از هزینه ساخت مدرسه اختصاص داده بودند. وقتی می‌بینید خانواده‌ای عزیز خود را از دست داده، اما با چنین ایثار و بزرگواری‌ای به دعوت شما پاسخ می‌دهد و در پروژه‌ای مانند مدرسه‌سازی مشارکت می‌کند، چه احساسی پیدا می‌کنید؟

خب، این حس را نمی‌شود به راحتی بیان کرد. همین حالا هم که شما تعریف می‌کنید، انسان دگرگون می‌شود. واقعا سخت است. انسان‌های فداکار و محترمی که پا به میدان می‌گذارند تا آموزش و توانمندسازی در کشور شکل بگیرد و یاد فرزندشان در خاطره‌ها بماند، از خودگذشتی نشان می‌دهند که به این سادگی نیست. گاهی فردی پول دارد و بخشی از دارایی خود را می‌بخشد، اما این خانواده همه آنچه را داشته، اهدا کرده است. واقعا نمی‌توان با زبان بیان کرد که این گذشت تا چه اندازه بزرگ است. انسان وقتی چنین فداکاری‌ها، ایثارها و گذشت‌هایی را به یاد می‌آورد، خودبه‌خود بغض می‌کند. در مقابل چنین انسان‌هایی، آدم خود را مدیون می‌داند؛ مدیون اینکه باید با تمام وجود به این مردم خدمت و کمک کند. باید مسیری را برویم که این مردم، با چنین کرامت و بزرگواری‌ای، به خاطر قصور، ناتوانی و منیت ما، در زندگی با سختی مواجه نشوند. ما در حال تلاش هستیم، ان‌شاءالله.

من از این صحنه‌ها بسیار دیده‌ام و کارهایی که مردم انجام داده‌اند، واقعا استثنایی بوده است. اصولا اگر صداوسیما، رسانه‌ها و حتی فضای مجازی، این نوع فداکاری‌ها و کارهای جمعی را بازتاب و گسترش دهند و فرهنگ همدلی، همراهی و همکاری را در جامعه شکل دهند، دیگر کسی در جامعه اگر فرار و بی‌پناه باقی نمی‌ماند. می‌توان این رفتارها را به‌عنوان یک فرهنگ در جامعه گسترش داد. از نظر اعتقادی نیز گفته شده است: «من اصبح ولم یهتم بامور المسلمین فلیس بمسلم»؛ کسی که صبح کند و به فکر امور مسلمانان نباشد، مسلمان نیست. همچنین آمده است: «ومن سمع رجلا ینادی یا للمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم»؛ یعنی اگر کسی صدای انسانی را بشنود که مسلمانان را به یاری می‌طلبد و به داد او نرسد، مسلمان نیست. خداوکیلی ما این گونه عمل نکرده‌ایم. در نتیجه، مردم نسبت به ما نگاه دیگری پیدا کرده‌اند و به شکل دیگری به ما نگاه می‌کنند. اگر مردم اسلام واقعی را می‌دیدند و اگر من مدیر، اسلام واقعی را اجرا می‌کردم، بسیار بعید بود که انسان‌ها از چنین موجوداتی که در حقیقتا تمام وجودشان در جهت حل مشکل مردم است، عقده‌ای به دل می‌گرفتند. مشکل اسلام نیست، مشکل مسلمانی ماست.

■ نهضت مدرسه‌سازی که شما در زمستان ۱۴۰۳ آغاز کردید، بال کمی این پروژه است و مشخصا مردم به دعوت شما پاسخ مثبت دادند و آمارهایی که خودتان در جلسه مطرح کردید، آمارهای خوبی بود، درباره بال کیفی عدالت آموزشی چه برنامه‌هایی دارید، افق پیش روی‌تان در ۲ سال آینده چیست و فکر می‌کنید شروع این موضوع چقدر قابل تحقق است؟

آنچه من فکر می‌کنم، این است که اگر بهترین روش آموزشی در دنیا وجود دارد، باید آن را در کشورمان مستقر کنیم. در نتیجه، نقطه‌ای وجود ندارد که بگوییم به آن رسیده‌ایم، بلکه باید همیشه تلاش کنیم آموزش را بهتر و بهتر کنیم. همان‌طور که خدمت شما گفتم، آموزش فقط شنیدن نیست. در کلاس معمولا معلم صحبت می‌کند و دانش‌آموز می‌شنود، اما دیدن، بحث دیگری است. مثلا وقتی ما در پزشکی آناتومی استخوان، مغز و دیگر اعضای بدن را می‌خواندیم، توضیح می‌دادند که استخوان یا لوله چگونه است، قسمت فوقانی و تحتانی آن کجاست و ما باید همه اینها را در ذهنمان تجسم می‌کردیم. اما وقتی مغز، استخوان یا قلب را به ما نشان می‌دادند و می‌گفتند این قسمت بالا و آن قسمت پایین است، بسیار راحت‌تر متوجه می‌شدیم. حتی با دیدن عکس نیز بهتر از صرفا شنیدن مطلب را درک می‌کردیم. در نتیجه، کاری که باید انجام دهیم، این است که تا جایی که می‌توانیم، روند آموزشی را بر پایه دیدن، شنیدن، لمس کردن، بحث کردن و اجرا کردن گسترش دهیم و توانمندی خود را بیشتر کنیم. این راه، پایان‌ناپذیر است و تغییر رفتار مداوم و هر روزه را می‌طلبد. از نظر اعتقادی نیز گفته شده است: «من استوی یوماه فهو مغبون»؛ هر کس دو روزش با یکدیگر برابر باشد، زیانکار است. یعنی من معلم هر روز می‌توانم بهتر آموزش بدهم، من پزشک هر روز می‌توانم بیمارم را بهتر معاینه و درمان کنم، تاجر می‌تواند تجارتش را بهتر انجام دهد و صنعتگر نیز می‌تواند کارش را بهتر کند. باید این نگاه در ما به وجود بیاید که می‌توانیم بهتر شویم. در نتیجه، هر لحظه می‌توان یک قدم به جلو برداشت. اگر این نگاه را در فراگیران و دانش‌آموزان ایجاد کنیم، دنیای دیگری خواهیم ساخت. البته ایجاد چنین نگاهی ساده نیست. تغییر رفتار، تغییر دهه‌هاست. ما این مسیر را آغاز کرده‌ایم و بسیار هم کار می‌کنیم، اما این کار بسیار سخت‌تر از ساختن یک ساختمان است. درباره ساختمان می‌توانیم بگوییم هفت هزار مدرسه ساخته‌ایم، اما تغییر نگاه، رفتار و مهارت یک انسان، مساله زمانبر است.

■ کلان پروژه محله‌محوری موضوعی است که مطرح شده و لزوم چگونگی پدیدار شدن این پروژه خودش یک پرسش است و بحث دیگر اینکه آیا قرار است این پروژه جایگزین نهادهای مدنی سازمان‌های مردم‌نهاد یا احزاب شود یا اینکه مکملی برای این نهادهای مدنی شود؟

ما از نظر مدیریتی یک صورت کسر و یک مخرج کسر داریم. هر نهادی که اسمش را دولت، بهزیستی، کمیته امداد یا نهاد مردم‌نهاد می‌گذاریم، فقط درصدی از آن مخرج کسر را پوشش می‌دهد و همه را نمی‌بیند. حتی شاید خیلی وقت‌ها آنهایی که فقیرتر و ضعیف‌ترند، دیده نشوند؛ چون معمولا کسانی که دسترسی، آشنایی و اطلاعات بیشتری دارند، خودشان را به این نهادها معرفی می‌کنند. عده‌ای هم هستند که چنین دسترسی‌ای ندارند و به هیچ کدام از این نهادها نمی‌رسند. در نتیجه، برای اینکه بتوانیم پوشش را با مخرج کسر تطبیق دهیم، باید دقیق بدانیم چه تعداد از افراد را پوشش داده‌ایم و چه تعداد باقی مانده‌اند. مثلا اگر ۱۰ درصد یا ۲۰ درصد از زنان سرپرست خانوار را پوشش داده‌ایم، تکلیف بقیه چیست؟

ما برای محیطی که در آن زندگی می‌کنیم، یک محدوده مشخص تعریف می‌کنیم و می‌گوییم این منطقه یا این محله. بعد باید معلوم شود هر نهادی که می‌خواهد در آنجا کار کند، مخاطبش چه کسانی هستند، چه درصدی را پوشش می‌دهد و چه درصدی از افراد همچنان بدون پوشش باقی می‌مانند.

کسی که در حوزه درمان فعالیت می‌کند، کسی که می‌خواهد به زنان سرپرست خانوار، سالمندان، بیماران، اشتغال، مسائل فرهنگی، ورزشی یا هنری بپردازد، باید در همان محله مشخص کند چند نفر را دیده و چند نفر همچنان زمین مانده‌اند. محله در واقع مانند یک آجر کوچک از یک ساختمان بزرگ است و باید ببینیم آیا دسترسی‌ها و خدمات مورد نیاز در همان جا شکل گرفته است یا نه. باید بدانیم آیا در آن محله کسی که پیر، بیمار و تنها در خانه است، فردی را دارد که به دادش برسد یا نه. اینکه یک سازمان مردم‌نهاد تشکیل شود، عده‌ای را ببیند و بعد اعلام کند ما ۱۰ نفر، ۱۰۰ نفر یا ۱۰ هزار نفر را پوشش داده‌ایم، کافی نیست. سوال این است که از مجموع چه تعداد، این ۱۰ هزار نفر را دیده‌اید و چه تعداد همچنان باقی مانده‌اند؟

وقتی منطقه به‌طور مشخص تعریف شود، آن‌وقت می‌توان دید هر نهاد مردم‌نهاد، مجموعه آموزشی، پزشک، مجموعه فرهنگی، ورزشی یا هنری، چند نفر از مخاطبان خود را پوشش داده و چند نفر را ندیده است. بعد دولت باید برای کسانی که باقی مانده‌اند، برنامه‌ریزی و مدیریت کند.

برای اینکه بتوانیم همه را ببینیم، ابتدا باید همه را مشارکت دهیم و از آنها بخواهیم به دولت کمک کنند. دولت با این اداراتی که ایجاد کرده، به تنهایی قادر به انجام این کار نیست؛ همانطور که تاکنون هم نتوانسته است. در همه دنیا نیز این کار صرفا با دولت انجام نشده است. در هر جامعه‌ای که توانمندی‌های اجتماعی و محله‌ای افزایش پیدا کرده، قدرت، ثبات زندگی، وحدت و انسجام اجتماعی بیشتر شده است. هر جا مردم منتظر مانده‌اند که کسی از بالا بیاید و کاری انجام دهد، مشکلات بیشتر شده است. برای اینکه بتوانیم مشکلات مردم را ببینیم، یک محله با جمعیت مشخص، مثلا ۱۰ هزار، ۲۰ هزار یا ۳۰ هزار نفر، تعریف می‌کنیم. سپس خود مردم باید بنشینند، نیازهایشان را ارزیابی کنند، آنچه را می‌توانند خودشان حل کنند و در مواردی که نمی‌توانند، ما به عنوان دولت به آنها کمک کنیم. در نتیجه، نباید محله‌ای وجود داشته باشد که مدرسه، درمانگاه، امکانات بهداشتی یا دیگر نیازهای ضروری را نداشته باشد. مردم باید خودشان وارد میدان شوند، نیازها را مطرح کنند و ما نیز برویم و کمک کنیم. نهادهای مردم‌نهاد هم باید مشخص کنند در کدام یک از این سلول‌ها و محله‌ها می‌خواهند کدام مشکل را حل کنند.

■ در این میان، بحث مذهب نیز مطرح می‌شود و ممکن است این ذهنیت شکل بگیرد که فقط نیروها و گروه‌های مذهبی امکان مشارکت دارند. آیا این سازوکار همه اقشار و گروه‌های اجتماعی را شامل می‌شود یا مشارکت صرفا به مجموعه‌های مذهبی محدود خواهد بود؟

ببینید، با توضیحی که دادم، فکر می‌کنم باید این موضوع روشن شده باشد. مسائل سالمندان، زنان، آموزش، جاده، درمان، اشتغال و دیگر نیازهای مردم، همگی مطرح‌اند. مسجد ممکن است بتواند بخشی از این مخرج کسر را پاسخ دهد، اما تکلیف بقیه چیست؟

وقتی از مسجد صحبت می‌کنیم، در کنار آن مدرسه، مرکز بهداشتی، شهرداری، هلال احمر و دیگر نهادها نیز قرار دارند. البته تعداد پایگاه‌های هلال احمر کمتر است. ما حدود ۸۰ هزار مسجد داریم؛ یعنی تقریبا به ازای هر هزار تا هزار و ۲۰۰ نفر، یک مسجد در محله باید وجود داشته باشد. حدود ۱۲۰ تا ۱۳۰ هزار مدرسه و نزدیک به ۷ هزار مرکز بهداشتی نیز داریم؛ یعنی تقریبا به ازای هر ۱۰ تا ۱۲ هزار نفر، یک مرکز بهداشتی در کشور وجود دارد. این‌ها پایگاه‌هایی هستند که می‌توان از طریق آنها عملیات کرد. مسجد یک پایگاه برای عملیات است، مدرسه یک پایگاه برای عملیات است، مرکز سلامت یک پایگاه برای عملیات است. خانه‌های سلامت و پایگاه‌هایی که شهرداری، هلال احمر، سازمان‌های مردم‌نهاد و دیگر مجموعه‌ها دارند نیز مراکز عملیات‌اند. ما ابتدا در یک محله، جمعیتی تعریف‌شده را انتخاب می‌کنیم. سپس در همان جمعیت، مکان‌هایی را که می‌توان از طریق آنها به مخاطبان مختلف دسترسی پیدا کرد، شناسایی می‌کنیم. عده‌ای در حوزه فرهنگ فعالیت می‌کنند، عده‌ای در ورزش، اشتغال، بهداشت، سلامت و مسائل روحی و روانی؛ عده‌ای کاسب‌اند و عده‌ای صنعتگرند. در نتیجه، ما محله را به عنوان یک منطقه می‌بینیم و با استفاده از پایگاه‌هایی که می‌توان از طریق آنها به مخاطبان موجود در آن منطقه دسترسی پیدا کرد، برنامه را طراحی می‌کنیم. همچنین می‌توانیم میان این پایگاه‌ها هماهنگی ایجاد کنیم. در نگاه من، مسجد اصولا باید همه این ظرفیت‌ها را در خود داشته باشد؛ اما چون نگاه‌های ما بسته شده و تصور کرده‌ایم کسی که ما او را مذهبی می‌دانیم، خودی است و دیگری غیرمذهبی و غیرخودی، نتوانسته‌ایم همه را جذب کنیم. پیامبران و امامان نیامدند بگویند کسانی که مذهبی‌اند بیایند و کسانی که مذهبی نیستند، نیایند. آنها همه را می‌دیدند. ما آمده‌ایم خط کشیده‌ایم و مردم را به خودی و ناخودی تقسیم کرده‌ایم؛ در حالی که ناخودی وجود ندارد. هر کسی که در آن محله زندگی می‌کند، متعلق به ماست و ما باید به او رسیدگی کنیم. ممکن است فردی در آن محله معتاد باشد، گرفتار باشد یا با کسی درگیری داشته باشد؛ باید به او رسیدگی کنیم. اگر این محله را به عنوان یک سلول زنده در نظر بگیریم و آن را به حرکت درآوریم، می‌توانیم مشکلات منطقه را در زمینه اشتغال، سلامت، آموزش، تدارکات و خدمات جانبی حل کنیم. در نتیجه، مساله فقط یک موضوع خاص نیست؛ بلکه همه آن چیزهایی است که می‌توان در یک منطقه ایجاد و مدیریت کرد. مسجد یک پایگاه است، اما باورهای ما باید در عمل اثبات شوند. به جای اینکه فقط دستور بدهیم مردم چه کاری انجام دهند، باید خودمان برویم و کمک‌حال آنان باشیم. اگر کمک‌حال مردم باشیم، مردم ما را باور می‌کنند.

این کمک نیز باید مستقل از هر توقعی و بدون چشمداشت انجام شود. در قرآن آمده است: «انما نطعمکم لوجه‌الله لا نرید منکم جزاء ولا شکورا، انا نخاف من ربنا یوما عبوسا قمطریرا». یعنی این کار را انجام نمی‌دهم که شما از من تشکر کنید یا قدر مرا بدانید؛ بلکه به خاطر حسابی که فردا باید در پیشگاه خدا پس بدهم، این کار را انجام می‌دهم. خدمت بی‌منت به مردم، باور یک مسلمان است. اگر کسی بتواند چنین عمل کند، می‌تواند بگوید مسلمان است؛ اما وقتی قیافه می‌گیرد، منت می‌گذارد و فقط امر و نهی می‌کند، رفتارش با این باورها همخوانی ندارد؛ هر چند برای خودش هر ادعایی که می‌خواهد داشته باشد.

■ اگر بخواهیم دولت شما را از دو منظر بررسی کنیم، یکی اقتصاد و دیگری سیاست خارجی، شاید حوزه سیاست خارجی چالش‌برانگیزتر باشد. دولت شما با ترور شهید اسماعیل هنیه آغاز شد و با فاصله‌ای کوتاه، موضوع فعال شدن سازوکار اسنپ‌بک و بازگشت قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل نیز مطرح شد. در آن مقطع، دولت چه تلاش‌هایی برای جلوگیری از وقوع این دو اتفاق انجام داد؟

ببینید، درباره مسائل خارجی، در داخل کشور چالش‌هایی وجود داشته، وجود دارد و احتمالا در آینده نیز ادامه خواهد داشت. طبیعی است که بخشی از این مسائل به نگاه‌های متفاوت و همکاری نکردن‌هایی برمی‌گردد که شکل می‌گیرد.

در رابطه با همسایگان، بسیاری از مشکلاتمان را حل کرده‌ایم و روابط بسیار بهتر شده است. اکنون، با جنگی که شکل گرفته، اسراییل و امریکا تلاش می‌کنند کشورهای خلیج فارس را علیه ما متحد کنند و ما نیز در تلاش هستیم اجازه ندهیم این اتفاق رخ دهد. البته در داخل کشور نیز چالش‌هایی داریم؛ چون همچنان نگاه‌های متفاوتی وجود دارد و طبیعتا امریکا و اسراییل از این وضعیت سوءاستفاده می‌کنند.

باور و اعتقاد من این است و این را نه برای شعار، بلکه از روی اعتقاد می‌گویم که مسلمانان با یکدیگر برادرند. رسول خدا این را می‌فرماید و کتاب خدا نیز همین را می‌گوید. برادری مسل